

نگاهی به علل دینی و مذهبی ظهور سکولاریسم

<"xml encoding="UTF-8?">

چکیده

آز آنجا که موضوع علل و عوامل ظهور سکولاریسم در مغرب زمین و اروپا، یکی از مباحث بسیار مهم در عرصه علم به شمار می آید، جا دارد ابعاد مختلف و متفاوت آن مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد. در این نوشتار، تلاش شده درباره زوایای روشن و غیر روشن آن از نظر دینی و مذهبی مطالعه و تتبع صورت بگیرد. از این رو، به عللی مانند الهیات جزمی، سوء استفاده از عقاید مردم، فقدان شریعت و... اشاره گردیده و در نهایت نتیجه گرفته شده که سکولاریسم معلول رخ دادن عوامل مذکور است و از هر گونه جنبه علمی و واقع گرایی خالی است.

مقدمه

بی تردید، بحث و بررسی درباره سکولاریسم و به تبع آن سکولاریزاسیون دین، یکی از زنده ترین مباحث جامعه شناسی دین و یکی از دغدغه های اصلی دینداران و جوامع دینی به شمار می آید؛ چرا که تاریخ نشان می دهد که سخن از سه ضلع مثلث «انسان»، «خدا» و «جامعه»، بیشترین بحث و گفت وگو را در میان مباحث بشری به خود اختصاص داده است؛ یعنی تبیین رابطه موجود میان این سه عنصر، در طول تاریخ، افکار اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. گفتنی است که امروزه هم مثل گذشته، اظهار نظرهای متفاوت و گفت وگو میان آن سه مقوله، یکی از مباحث بسیار مهم نزد صاحبان فکر و اندیشه به شمار می رود. در این میان، پرداختن به علل دینی و مذهبی ظهور و پیدایش سکولاریسم در مغرب زمین می تواند ما را در روشن ساختن ابعاد مختلف و پنهان موضوع مذکور کمک بنماید. از این جهت که با شناختن این مسائل، توهم این که ممکن است سکولاریسم با دین اسلام سازگاری داشته یا زمینه پیدایش آن در دین اسلام میسر باشد، کاملاً منتفی بوده و معلوم می شود که با توجه به آن عوامل (که خواهد آمد)، چگونه و به چه عللی سکولاریسم در مغرب زمین رشد نموده است.

طرح مسأله

بحث سکولاریسم و دین، از جمله مباحثی است که درباره آن هنوز به صورت دقیق و شفاف، سخن گفته نشده است؛ چرا که ابهامها و نکات تاریکی در آن وجود دارد که بایستی درباره آنها بحث کرد. به نظر می رسد آنچه که می توان در این نوشتار مختصر به آنها پرداخت، تحلیل و ارزیابی مسائل ذیل است :

«الف) آیا میان سکولاریسم و دین، رابطه ای هست یا نه؟ به عبارت دیگر، بین این دو خط، مرز قاطعی می توان کشید یا نه؟ آنچه به صورت سربسته می توان گفت این که در عالم جدید، بین دین باوری و سکولاریسم جدالی وجود دارد که نمی توان آن را نادیده گرفت و یا از اهمیت آن چشم پوشید. و از طرف دیگر، به طور کلی می توان

گفت که اختلاف دین و سکولاریسم بر سر دو چیز است: یکی این که ارزشهای انسانی کدامند؟ دوم این که ملاک مناسب عمل انسان چیست؟ آیا تکیه گاه ارزشهای انسانی در جهانی است که ما در آن زندگی می کنیم یا در چیزی و برای آن است؟» (2)

«ب) امروزه باید با کمال دقت درباره مسأله سکولاریسم، که به عنوان یک مسأله علمی، اجتماعی و سیاسی مطرح کرده اند، تحقیق و بررسی کنیم. از این جهت که آیا این ادعا درست است که سکولاریسم یک مسأله علمی مربوط به واقعیت است؟؛ یعنی جدا بودن دین از شؤون سیاسی، اجتماعی و دنیوی. خالص بودن این شؤون، یک واقعیت طبیعی است که برخی آن را توضیح و تبیین می کنند، یا با نظر به یک عده عوامل معین، باید دین از سیاست، علم، حقوق، اقتصاد، هنر و اخلاق و حتی عرفان تفکیک شود؟

در مباحث آینده با توجه به عواملی که در پیدایش سکولاریسم در غرب خواهیم شمرد، روشن خواهد شد که این مسأله خالی از هرگونه جنبه علمی و واقع گرایی است و تنها معلول رخ دادن عوامل معینی در اروپاست.» (3)

ج) ریشه این که در غرب، بشر در جایگاه عبودیت قرار می گیرد و ولایت دنیوی جای ولایت الهی می نشیند، روی چه عوامل و مبانی اتفاق افتاده است؟ پرسش اصلی این نوشتار است. آیا سکولاریسم تنها می تواند در مسیحیت موجود، رشد کند؟ و یا این که می تواند در اسلام نیز ظهور کند؟

واژه سکولاریسم

کلمه سکولاریسم «در فرهنگ لغتها و دائرة المعارفها» (4) در معانی زیر به کار رفته است: دنیاگرایی، لادینی، بی خدایی، اعراض از دنیا، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی. البته گرچه معنای دنیاگرایی با معنای اعراض از دنیا ناسازگار است ولی این به علت تعاریف متفاوتی از سکولاریسم است که سکولاریسم را با دین داری سازگار می داند و لکن اجازه دخالت دین را در عرصه مسائل دنیوی نمی دهد. اما در اصطلاح، به معنای نگرش دنیوی داشتن به ساحتیهای مختلف حیات انسانی از قبیل: حکومت، فرهنگ، اقتصاد، اجتماع و ... است. (5)

به گفته «محققان»، (6) بین سکولاریزم و سکولاریزاسیون تفاوت وجود دارد. سکولاریزم، یک مکتب و مرام و ایدئولوژی است؛ اما سکولاریزاسیون، یک پدیده خارجی است که در جامعه و جهان خارج تحقق می یابد. بنابراین، به طرز تفکریهایی مانند دنیامداری، دنیاگرایی، دنیازدگی، دنیاپرستی، جدانگاری دین و دنیا، جدا شمردن دین از سیاست و غیره، سکولاریزم یا سکولاریسم اطلاق می گردد؛ اما به فرآیندی که در طی آن، اندیشه دینی، اعمال دینی و نهادهای دینی، نقش و اهمیت اجتماعی خود را از دست می دهند سکولاریزاسیون گفته می شود.

سکولاریزم به منزله یک ایدئولوژی، بر مبانی و مقدمات و تئوریکهای خاصی متکی است که مهمترین آنها بدین قرارند: 1 عقل بسندگی 2 بشر پرستی (اومانیزم) 3 نسبی گرایی در معرفت و نیز در قلمرو ارزشهای اخلاقی 4 مخالفت متعصبانه با سنت 5 تجدد گرایی (مدرنیسم) 6 اباحی گری (آزادی مطلق و بی حد و مرز) 7 الحاد و بی دینی (آئیسم و لائیسم) 8 علم پرستی (سیانتیسم)

تاریخ و جغرافیای سکولاریزم

بر اساس نقل مورخان (7)، سکولاریزم از نظر روند تاریخی دو مرحله را پیموده است:

الف) معنایی خاص که مقصود از آن، تشریح و توصیف سرزمینهای منتقل شده از تحت نظارت کلیسا به زیر سلطه قدرتهای سیاسی غیر روحانی است.

ب) معنایی عام که بعد از زمان رنسانس، در معنای جدیدی همچون عدم دخالت دین در سیاست، تسلط دولت بر کلیسا، حذف و تحریف دین از عرصه اجتماع به کار رفت. از این رو، کسانی مانند ویکهام و واینگلیس و رابرت کیوری و به خصوص آلن گیلبرت در تاریخ مغرب زمین بودند که اعتقاد داشتند برای رسیدن به توسعه اقتصادی و صنعتی باید دین را کنار گذاشت یا از میان برداشت یا جلو مداخله آن را گرفت.

از سوی دیگر، تفاوت‌های ماهوی و حقیقی میان اسلام و مسیحیت از یک سو و تحولات به وجود آمده در مغرب زمین، این نکته را ثابت می‌کند که سکولاریزم، تنها می‌تواند در مغرب زمین به ظهور برسد چنان که همان طوری که در آنجا به وجود آمد.

چرا که نوع آیین حاکم بر غرب و عمل کرد ناصحیح متولیان آن از یک سو و به چرخش درآمدن علم و تکنولوژی از سوی دیگر و ورود افکار ناپخته و گاه متضاد به جامعه از سوی سوم، زمینه را برای تفسیری خاص از رابطه میان سه موضوع مهم یعنی: انسان، خدا و جامعه مهیا کرد و بدین ترتیب فرض بر این قرار گرفت که «خدا تنها هستی آفرین است» و «خود خدا، تدبیر انسان و جامعه را به دست خود بشر واگذار نموده است.» از این جهت، قانون حاکم بر زندگی اجتماعی، قانون بشری و فقط برخاسته از افکار اوست و تنها قلمرو باقی مانده برای دین و شریعت، حوزه شخصی انسان و روح و روان اوست.

این در حالی است که با تأمل در آیات قرآن (8) و احادیث اسلامی، به خوبی روشن می‌شود که مسأله قانون گذاری و حکومت، به طور کلی یک امر بشری و دنیوی خالص نیست؛ زیرا که بخش عظیمی از آیات قرآن، حوزه اجتماعی انسانها را در برمی‌گیرد و ناظر به قلمرو اجتماع و جامعه است. بنابراین، در مشرق زمین برخلاف مغرب زمین، بویژه در جهان اسلام، تفکر سکولاریستی اساساً بر خلاف آموزه های قرآنی و حدیثی می‌باشد. افزون بر آن، امروزه برخی جامعه شناسان مانند رابین گیل حتی اعتبار مطالعات میدانی و کاوشهای تجربی جامعه شناسان در مورد سکولاریزه شدن دین در جوامع اروپایی را نیز زیر سؤال برده و مورد تردید جدی قرار داده اند. جامعه شناسان دیگری مانند رابرت و وئو بر نارساییهای مفهومی نظریه سکولاریزاسیون، انگشت نهاده اند و معتقدند که این نظریه، بر معانی و مفاهیمی استوار است که تعریف و ماهیت آنها هنوز برآستی تنقیح نشده و مشخص نگشته است و از این جهت، مفاهیمی چند پهلوی و بسیار ابهام آمیزند. در هر صورت، از آنچه بیان شد، نتیجه گرفته می‌شود که مسلک سکولاریسم و یا فرآیند سکولاریزاسیون تنها می‌تواند در مغرب زمین رشد و نمو بنماید و با توجه به تعالیم اجتماعی قرآنی و حدیثی امکان ندارد بتواند در جهان اسلام، همچون تفکری به مرحله عمل برسد.

البته اگر سکولاریسم را دارای مراتب مختلف بدانیم، ممکن است درجه ای از آن در جوامع اسلامی امروزی به چشم بخورد. مثل ترکیه و امثال آن.

مراتب مختلف سکولاریسم عبارتند از: 1 حذف دین از متن جامعه؛ 2 تمرکز توجه آدمیان به مسائل بشری و روبرگردانی آنها از تفکر در امور ماوراء طبیعی مانند خدا و فرشته و قیامت و...؛ 3 جلوگیری از تبدیل دین به امری اجتماعی؛ 4 توجیه رفتارها بر اساس قدرت انسانی نه خدایی؛ 5 قطع دست نیروهای غیبی از جهان مادی و سلب تقدس آنها؛ 6 مبنا قرار دادن مبانی عقلانی و فایده گرایی در تصمیم گیریها؛ 7 نگرش دنیوی داشتن به ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل حکومت و اجتماع و... .

علل ظهور و پیدایش سکولاریسم در مغرب زمین

گفتني است که مکتب سکولاریسم و پروسه سکولاریزاسیون در مغرب زمین، عوامل مختلف و متفاوتی دارد که در این مجال کوتاه، پرداختن به همه آنها امکان پذیر نیست یا در وسع نگارنده نمی باشد؛ اما برای نمونه، به برخی از آنها اشاره می کنیم :

الف) الهیات جزمی

«در قرون وسطا، بحث علمی و حکمتی تقریباً به آنچه در مدارس دیر و کلیسا می گذشت، منحصر بود که از آن با عنوان اسکولاستیک یاد می کنند.» (9)

واسکولاستیک بر دو اصل متکی بود. یکی متون مسیحیت و دیگری اندیشه یونان باستان. در این میان، متون کلیسایی مشتمل بر احکامی بود که با عقل، قابل اثبات و حتی قابل فهم نبود. به نظر آباء کلیسا، این احکام، بایستی بدون چون و چرا پذیرفته می شد. آنها با جمود بر ظواهر متون انجیل، به اصطلاح نص گرایی، قرائتی را از مسیحیت ارائه می دادند که با عقل و علم سازگار نبود.

اکنون به چند مورد خاص که در انعقاد زمینه های مناسب فکری اجتماعی نهضت‌های ضد کلیسایی تأثیر داشت اشاره می کنیم :

1. خدای انسان نما «از جمله آموخته های نامأنوسی که با مقیاس‌های علمی مخالف بود، مسأله اصل تجسد یا حلول لاهوت (خداوند) در ناسوت (جنبه جسمانی عیسی مسیح) است که از دستورات الهیات کلیسا شمرده شده و بر آن تأکید می شد.

در دین مسیحیت، دو نوع مسیح شناسی (یعنی طبیعت و جایگاه عیسی مسیح در نظام الهی و جهانی) در نیمه اول قرن دوم در ذهن متفکران مسیحی پدید آمد.

اولین نوع مسیح شناسی (adoptianist Christology)، فرزند خواندگی گفته می شود؛ یعنی خداوند، عیسی مسیح را به مرتبه فرزند خواندگی قبول کرده است و او در کنار روح القدس که پسر طبیعی اوست، قرار دارد. دومین نوع مسیح شناسی (High Christology)، مسیح شناسی بلند مرتبه نامیده می شود. این مسیح شناسی از مسیحی که وجود قبلی دارد، حمایت می کند. در نامه دوم کلمنتا 9: 5 این طور آمده است :

«و خداوند، عیسی مسیح که ما را نجات داده، تجسد یافت. در حالی که در ابتدا روح بود، این مسیح خداوند جهان است و به او بود که خدا (پدر) گفت که انسان را به صورت و شکل خود بسازیم! (10) اوست که پیامبران بشارت آمدنش را دادند. او برتر از فرشتگان. از وقتی که از باکره مقدس متولد شده. و در عین حال که جسمانی و روحانی است، مولود ابدی است. در انسان بودنش خداست و در مرگش زندگی حقیقی. (11) او در عین حال از باکره مقدس و از خداست و خداوند عیسی مسیح است. (12)

«آنچه از ظاهر ابتدای متن نامه دوم کلمنتا می توان استفاده کرد این است که علت واقعی طبیعت الهی دادن به عیسی ناصری می تواند مسأله اجتماعی سیاسی باشد تا مذهبی.» (13)

2. خدای سه بعدی یا تثلیث «موضوع تثلیث یا سه خدایی از جنجالی ترین مباحثی است که به گواه تاریخ، میان محققان و اولیا کلیسا در طول تاریخ مسیحیت مطرح بوده و هست. علتش هم این است که مسیحیت اساساً اعلام ایمان است به نجاتی که عیسی مسیح برای بشر به ارمغان آورده است. در ابتدای مسیحیت و در متون

نخستین، این اعلام ایمان به وسیله جملات ساده مثل «عیسی مسیح است» و یا «عیسی، خداوند (رب) است»، ابراز شده است. بدین ترتیب یک نام نقل می شده است؛ اما اگر ما این اعلام ابتدایی را گسترش دهیم، مشاهده می کنیم که ساختار آن سه گانه است.

بر اساس تعالیم کلیسا، در حقیقت مؤمن مسیحی باور دارد این نجات که به وسیله عیسی مسیح آورده شده از طرف خداست و عمل آموزش، تصحیح و تقدیس، پس از بازگشت مسیح نزد خدای پدر، به وسیله روح القدس ادامه دارد. وقتی که این سه شخص به عنوان سه موجود الهی ملاحظه شدند، یک مشکل خود را نشان دادند و آن این که چطور می توان این کثرت در خداوند را با وحدتی که کتاب تورات (مسیحیان کتاب تورات را جزو متون مقدس خود پذیرفته اند) اعلام کرده است، جمع کرد.» (14)

به گفته محققان، اعتقاد به الوهیت عیسی مسیح به عنوان پسر خدا تا آنجایی که تاریخ نشان می دهد در ابتدا به وسیله پولس بیان شد و بعد در نظریه لوگوس یوحنا، شکل فلسفی تری به خود گرفت. در نیمه دوم قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی «شورای نیقیه» و در 381 میلادی «شورای عمومی قسطنطنیه» قطعنامه هایی را در تایید اندیشه فوق صادر کرد. (15) جالب است که حتی امروز، پس از دوهزار سال هنوز اعتقاد به تثلیث آن گونه که مورد نظر کلیساست، کاملاً تثبیت نشده است و الوهیت عیسی و هم هویت با خدای پدر، باز هم مورد گفت و گوی خبرگان کلیساست. (16) «از این رو افرادی مانند کلارک این عقیده را که تثلیث از نخستین روزهای کلیسا و اوایل ظهور مسیحیت وجود داشته، رد می کند.» (17)

3. آلودگی ذاتی انسانها و مسأله قربانی عیسی علیه السلام بر اساس تعالیمی که مسیحیت ارائه می کند، در سرشت و ذات تمام انسانها گناه و آلودگی و ناپاکی، نفوذ کرده است. هیچ انسانی در تمام عالم یافت نمی شود که این بیماری مهلک را نداشته باشد؛ زیرا خطای حضرت آدم در بهشت به تمام فرزندان او نیز منتقل شده و باعث آلودگی نسل بنی آدم گردیده است. از طرفی، این ناپاکی را در اثر انجام اعمال نیک و عبادات نمی توان از بین برد؛ چرا که جزء فطرت او گشته است.

تعالیم کلیسا در این رابطه چنین است : آدم به ذات خداوند توهین کرد. از این رو، عقل و قدرتهای مادی انسانی نمی توانند او را نجات داده و بهای این گناه را بپردازند و چون هیچ کس جز خداوند قادر نیست که این گناه با عظمت را بیامزد، پسر خود (عیسی) را به جهان فرستاد تا با خون او بهای گناه آدم پرداخته شود و بدین ترتیب، عنایت خداوند که خیر مطلق است، مشمول انسانها گردید. به عبارت دیگر، با آمدن موسی علیه السلام و پیامبران بنی اسرائیل، انسان به گناه خویش معرفت نسبی پیدا کرد؛ ولی این آگاهی نتوانست او را از شرایط گناه آلوده نجات دهد. آنگاه کلمه الله یعنی : هم ذات خداوند به جسم و شکل انسان درآمد و با خفت و خواری بین آدمیان زیست و با این رنج و محنتی که از این تجسد و ضرب و شکنجه روی صلیب کشید با خون خویش، آزادی نسل بشر را بیمه نمود و کفاره گناه آدم را پرداخت نمود. البته، این لطف پدر که توسط مسیح فعلیت یافته بعد از آن حضرت توسط روح القدس ادامه می یابد و از لغزش مسیحیان جلوگیری می کند.» (18) در خود انجیل گناه فطری و مسأله فدا به صراحت آمده است. (19)

«آنچه روشن است این است که چگونه ممکن است عقل انسانی این گونه تعالیم را بپذیرد. انسانی که گناه نخستین را مبتلا نگشته و همیشه در انجام اعمال نیک سعی و کوشش دارد و زندگی اش را بر اساس تعالیم الهی برنامه ریزی می کند. آیا وجدان او می تواند اندیشه فوق را بپذیرد؟ اساساً از نظر منطقی و اخلاقی می تواند

قابل دفاع باشد. گرچه در نظر آباء کلیسا مخالفت با این آموزه، مخالفت با دین به حساب آید. به همین علل در تاریخ مسیحیت می بینیم برخی متفکران مسیحی خود به نقد آن برخاسته اند. از مخالفان اولیه می توان به پلاگیوس (370) کشیش معاصر آگوستین اشاره کرد.» (20) روشن فکران پروتستان در آلمان هم آن را توهینی به انسانیت انسان تلقی کردند. (21) و همین طور ژان ژاک روسو متفکر نامی اروپا در سده هیجدهم به مخالفت صریح برخاست؛ اما کریستف دوبومن، سراسقف پاریس، در حکمی روسو را محکوم کرد. (22) چنان که پلاگیوس به اصرار آگوستین از سمت کشیشی و بدون سر و صدا برکنار شد.

4. عرضه اوراق عفو نامه یکی دیگر از چیزهایی که در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاد و کسی را توان انکار آن نیست. مسأله فروش برگه های آمرزش نامه است که بر اساس آن عفو گناه و قول بهشت از سوی کشیشان به فروش و حراج گذاشته می شد. افرادی که گناهکار بودند و یا احساس گناه داشتند با پرداخت مبلغی به کشیشان و کلیسا، خود را از آلودگی به گناه شست و شو می دادند. از سوی دیگر، کشیشان برای تشویق مردم در خرید این گونه اوراق، تبلیغات وسیعی هم صورت می دادند؛ چرا که درصدی از فروش آن به جیب خود آنها می رفت. کلیسا در توجیه شرعی آن به سخن حضرت مسیح که به پطرس خطاب فرمود، تمسک می کردند: کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته می گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشوده شود. (23)

«اما این تعلیم کلیسا مورد مخالفت افراد واقع بین جامعه قرار گرفت و سرانجام در بین خود مردم نارضایتی و شکایت از این عمل پدید آمد.» (24) «چرا که ظاهراً چنین به نظر می رسید خرید عفونامه ها سبب آزادی در ارتکاب هرگونه جرم می شود.» (25) و از طرفی، مردم دیدند ایمان آنها مورد بهره کشی آباء کلیسا قرار می گیرد و حتی از جنایتها و چیزهایی که همه کس آن را گناه می شمرد، پولی به جیب متولیان کلیسا می رود. بدین ترتیب بود که این عمل اولاً نزد افراد جامعه مورد انتقاد شدید قرار گرفت، از جمله لوترو کالوان. (26) و ثانیاً از طرف دولتها و حاکمان کشورهای مختلف مسیحی مانند انگلیس، آلمان، فرانسه و اسپانیا مورد اعتراض واقع شد. (27)

5. عصمت و مصونیت پاپ «از اواخر قرن دوم میلادی، کلیسای رم برای خود، برتری بر دیگر کلیساهای و بر تمام جوامع مسیحی ادعا نموده و اسقف این شهر خود را پاپ نامید. وی برای اثبات ادعای خود بر متنی از انجیل (28) که پطرس حواری معروف را بنیان گذار کلیسا معرفی می کرد و بر روایات و سنن مسیحی کاتولیک که وی را بنیان گذار کلیسای رم دانسته و می گوید که پولس قدیس در این شهر مدفون است، تکیه نمود. پاپ کم کم به عنوان یک معصوم شناخته شد و عنوان پدر مقدس به خود گرفت و دستورات وی در امور شرعی و کلامی به عنوان قانون شناخته شد. در شورای عمومی کالدون سال 451 هم ابراز گردید که پطرس از دهان لئون، اسقف رم، صحبت کرده و به او برتری بر دیگران بخشیده است.» (29)

بر اساس تعالیم کلیسا، پاپ اعظم، جانشین پطرس قدیس و قائم مقام عیسی در زمین و خلیفه خداوند است که از هرگونه خطا و لغزشی به دور است. (30)

از این رو، می بینیم در سال 1324 قدیس آگوستینو تریونفو تحت حمایت پاپ یوآنس 22، در پاسخ به حملات و اعتراضات ویلیام اکامی و مارلیوس پادوایی به حکومت پاپها در رساله ای نوشت: «قدرت پاپها از جانب خداوند است؛ زیرا خلیفه و قائم مقام او بر زمین است و اطاعت پاپ حتی اگر غرق در گناه باشد، واجب است ... مقام

پاپ برتر از مقام فرشتگان و در خور همان ستایش و تقدیس است که به مریم عذرا و دیگر قدیسان گذارده می شود. (31)

«بدین طریق، به صورت رسمی و قانونی، مجمع واتیکان روم در سال 1869، عصمت و حق تشریع پاپ را از تصویب گذارند.» (32) بدیهی است که نفی هرگونه خطا از پاپ می توانست آثار سویی را در میان عموم مردم به خصوص طبقه دانشمندان به جا بگذارد. برای این که آباء کلیساها با توسل به آراء پاپ می توانستند به راحتی آراء مخالفان را تخطئه و حتی آنان را به ارتداد و کفر نسبت دهند و این اندیشه هم، باعث گردید بذرهای دوری از کلیساها در ذهن مردم رشد و نمو بکند.

6. ایمان منهای عقل در اواخر قرون وسطا (33)، عده ای از کشیشان این اندیشه را ترویج می کردند که مسیحیت یک نوع ایمان و اراده انسانی است. نمی توان آن را بر پایه های عقلی بنا نمود. به نظر آنها، ذات و جوهره ایمان جز محبت و عشق نیست. اگر عقل در امر فوق دخالت بکند، ساختمان عشق فرو خواهد ریخت. از این رو، آنها دین را ناشی از یک نوع اراده و انتخاب انسانی قلمداد می کردند که در صورت مداخله عقل به حوزه دین، آن اراده بشری هم رخت بر می بست. شاید مقصود آنها از این امر این بود که می خواستند مسائلی چون تجسد و تثلیث و عصمت پاپ و ... را از مداخله عقل در امان نگه دارند. روشن است که قائل شدن به این که عقل در دین راهی ندارد و تنها اصالت اراده و اصالت ایمان منهای عقل است که حق ورود به وادی دین را دارد، اندیشه ای نادرست است. و همین باعث عکس العمل تندی از جانب انسان می شود که شکل افراطی آن اومانیزم (انسان مداری) است. ژیلسون در این باره می گوید :

«یکی از علل پیدایش رنسانس این بوده است که در پایان قرون وسطا، دین جنبه عقلی خود را از دست داده و به اصالت ایمان تبدیل شده است.» (34) آری مردمان آن زمان به خصوص تحصیل کردگان آن عصر این را فهمیده بودند که اگر فهم را از آنها سلب بکنند تمام هستی و سرمایه را در حقیقت از آنها سلب کرده اند.

7. دین انگاری فلسفه یونان (ارسطو) کلیسا دو هدف را در رأس برنامه های کاری خود در زمان قرون وسطا قرار داده بود و آنها را به شدت تعقیب می کرد. یکی : یگانه مرجع دانستن کلیسا در تفسیر متون انجیل و در صدق و اعتبار آموزه های دینی. دیگری حمایت همه جانبه و دفاع از اعتبار فلسفه ارسطویی و به تبع آن، صاحب نظر دانستن در اصول و قواعد علمی و طبیعی. کلیسا در هر دو مورد بدون اغماض از مردم می خواست، آموزه هایی که از طرف کلیسا ارائه می شود را بدون مطالبه دلیل و برهان بپذیرند و در صورت مخالفت با آن، محکومیهایی کیفری مد نظر داشته باشند. از این رو، کلیسا در پنجمین شورای لاتران اهداف فوق را به صورت قانون تصویب کرد : بیرون از آغوش مسیحیت دانش و رستگاری وجود ندارد. (35)

به گفته محققان، جای شک نیست در این که کلیسا یک سلسله اصول و عقاید عقلی و طبیعی از فلسفه یونانی رومی را جزء اصول دیانت و مقدسات مسیحیت قرارداد. مثلاً زمانی کلیسا تعلیمات ارسطو را کفر و الحاد می خواند، اما با رواج آن، با چرخش 180 درجه، نه تنها فلسفه او را پذیرفت؛ بلکه مخالفت با آن را با حربه دیرین تکفیر و بدعت پاسخ داد.» (36) و یا در سال 1616، شورای مقدس کلیسای کاتولیک رومی تئوری علمی حرکت زمین به دور خورشید را محکوم و آن را خلاف کتاب مقدس تفسیر کرد. (37) بدین طریق به قول پی یر روسو،

مورخ معاصر، فیلسوف یونانی نیز در سلک بزرگان کلیسا درآمد. (38) و بر اساس اعتراف محققانی مانند ایان باربور و ویل دورانت، حتی آثار ارسطو برای فلسفه اروپایی، همانند کتاب مقدس برای علوم روحانی گردید و متنی غیر قابل نقض و برطرف کننده تمام مشکلات به شمار رفت. (39) کشف و معلوم شد که طبق گفته گالیله، زمین به دور خورشید می چرخد و مرکز بودن با خورشید است نه زمین، شکل حرکت ستارگان به دور زمین هم طبق گفته کپرنیک بیضی شکل است نه دایره ای. افزون بر آن، علم فیزیک هم با کمک اصل «ماند» ثابت کرد که نظریه نیاز حرکت به محرک هم مخدوش است.» (40)

آری اینها باعث شدند که دانشمندان متفکر، کم کم از کلیسا دور بشوند؛ چرا که نمی توانستند در برابر چنین اصول باطلی سر تعظیم فرود آورند. شاید نمونه بارزتر تأثیر مستقیم تفکر ارسطویی ارائه نظریه تغییر ماهیت باشد که به اندازه خود در اعتقادات کلیسای کاتولیک در مورد عشا ربانی تأثیر نمود. بر اساس این نظریه، ثابت شد که نان و شراب در عین حال که نماد بدن و خون واقعی مسیح است. اشاره به نان و شراب معمولی هم می کند. بدین طریق، عقیده ای به مسیحیت تحمیل شد که نه فقط به خودی خود غلط بود؛ بلکه اثر تأکیدی که در مورد آن به عمل می آمد توجه مردم را از نکات اصلی پیام مسیحی منحرف نمود.» (41)

8. تکفیر و ارتداد مخالفان یکی دیگر از آموزه هایی که آباء کلیسا بسیار از آن طرفداری می کردند مسأله نسبت دادن ارتداد به مخالفان خود در اندیشه و فکر بود. آنان هر انسانی را که در مقابل تفسیر و توجیه آرا کلیسایی مخالفت می کرد و یا نظر دیگر داشت که با طبع متولیان کلیسایی سازگاری نداشت در اولین فرصت وی را متهم به ارتداد و خروج از دین می کردند و با این حربه، وی را در وضعیتی نابرابر و برگشت ناپذیر قرار می دادند تا این که مجبور به عقب نشینی و پس گرفتن رأی خود باشد. آنان حتی پا را از این فراتر گذاشته و با تشکیل دادن دادگاههای تفتیش عقاید (انگیزیسیون) حق دخالت در امور داخلی و شخصی افراد را برای خود به تصویب رساندند. نوع شکنجه این محاکم عبارت بود از :

شلاق زدن متهم، سوزاندن پاها، کشیدن دست و پا به وسیله طناب و چرخ و یا زندان مجرد در سیاه چال.» (42) «بدین طریق اندیشه مسیحی با دانش غیر دینی آشتی ناپذیر شد این در واقع نشان از این بود که به طور کلی پدران کلیسا نسبت به علوم توجیهی نداشتند و شاید از آن بوی تند شرک و بت پرستی می شنیدند.» (43) به همین علت است که محقق معروف، ژیلسون می گوید :

«از منطقیان معروف آن عصر (قرن یازدهم) کمتر کسی را می توان یافت که به بدعت متهم یا به سبب آن محکوم نشده باشد.» (44)

و به گفته ویل دورانت انعکاس همین تحجر و دگماتیسم بود که کلیسا را بر آن داشت که از انتشار مجلدات نخستین دایرة المعارف بزرگ که به وسیله دیدرو و دالامبر در سالهای 1722 تا 1752 منتشر می شد، جلوگیری کند. (45)

برخی از دانشمندانی که انواع مجازات کیفری محکوم شدند عبارتند از : گالیله، دانشمند معروف جهان و هوپاتیا، آخرین ریاضی دان اسکندریه و جوردانو برونو، نجوم شناس و راجر بیکن، فیلسوف معروف غرب و ژان ژاک روسو، فیلسوف و ویکلیف، کشیش و مترجم نخستین انجیل به انگلیسی و ژان هوس، رئیس دانشگاه یوگسلاوی و سرانجام کانت، متفکر و فیلسوف نامی غرب.» (46) آباء کلیسا در برابر مخالفت مخالفان و توجیه عمل کرد خود به آیه ذیل استناد می کردند : اگر کسی با من نماند مثل شاخه ای بیرون افکنده می شود و می خشکد و آنها را

جمع کرده در آتش می اندازند و سوخته می شود. (47) اما سرانجام کارکردی که این گونه اعمال از خود به جای گذاشت. این بود که کلیسا مانع بزرگی در راه پیشرفت و ترقی علوم به شمار می آید و باید از قلمرو آن کاست و دایره عمل کردش را محدودتر کرد. اینجا بود که گمان رفت دین عامل اصلی در جلوگیری از پیشرفت علمی و صنعتی است.

9. اعتراف به گناه نزد کشیش یکی دیگر از آموزه هایی که مسیحیت بر آن متکی است و عمل بدان را واجب می شمارد، اظهار توبه نزد کشیشان است؛ چرا که اعتراف به گناه و استغفار از گناهان (Penance) یکی از مناسک و فروع دین مسیح محسوب می شود. بدین معنا که بر هر مسیحی واجب است که اگر مرتکب گناه شده به نزد کشیش رود و به گناهانش اعتراف نماید؛ یعنی آنها را بازگو کند تا نجات یابد (48) مأخذ انجیلی این شعار آیات 22 و 23 باب بیست انجیل یوحنا که منبع زنده ای برای رسولان و نتیجتاً پیروان آنها تفسیر شده است. (49) در حقیقت، گناه بخشی کشیش موجب معاف شدن انسان گناهکار از کفاره است. در دوران قرون وسطا کفاره های سنگینی را برای افراد گناهکار مقرر می داشتند. از آنجا که این کفاره ها، مجازاتهایی بودند که به وسیله کلیسا اعمال می شد، این امکان وجود داشت که در صورت وجود دلایل کافی، تغییراتی در آنها به وجود آید و یا مورد عفو قرار گیرند. در خلال قرون وسطا این اصل تأسیس شد که مجازاتهای سخت می توانند به وسیله گناه بخشی کشیش برداشته شوند. (50) و این برای انسانهای روشنفکری چون لوتروکالون و دیدرو و غیره پذیرفتنی نبود. به جهت این که، واسطه گری در این میان هیچ مبنا و پایه اصولی نداشت. این مسأله غیر از این که شرافت و کرامت انسانی را از بین می برد؛ حتی موجب آبروریزی آدمهای با حیا هم می گشت. از این رو، کالون با تدوین کتابی به نام اصول عقاید مسیح مسأله سرنوشت و تقدیر و مشیت الهی را پیش کشید. به عقیده او رستگاری آدمی به دست خداست و اعمال بشر و رسوم و تشریفات کلیسا کافی برای نجات وی نیست؛ بلکه ایمان و توکل به پروردگار عالم ممکن است موجب رستگاری او شود.» (51)

10. سنت زنده و رهبری کلیسا منبع اصلی کلام مسیحی کتاب مقدس است که به عقیده کاتولیکها نباید تفسیر آن از سنت زنده و رهبری کلیسا جدا گردد. سنت در فرهنگ مسیحیت عبارت از سخن و وحی الهی است که از عیسی به حواریان و از آنها به اسقفها منتقل گردیده و به وسیله کلیسای کاتولیک حفظ و نگهداری شده است. به نظر آنها نباید تفسیر کتاب مقدس از چهارچوب سنت مسیحی خارج شود. از این رو، در شورای عمومی ترانت (trent) در هشت آوریل 1546 بر ضد عقاید اصلاح طلبان اعلام شد که تفسیر متون مقدس نباید مخالف رضایت پدران باشد و حتماً باید با اتفاق نظر آنان باشد. (52)

منحصر دانستن حق تفسیر برای کلیسا و یگانه مرجعیت آن برای توضیح و تفسیر متون مقدس برای عده ای، سنگین بود؛ چرا که آنها هم، خودشان را مخاطب مفاهیم و الفاظ متون مقدس می دانستند. چگونه می شود که فهم مطالب فقط برای عده ای خاص باشد. از این جهت، برخی چون لوتر و دیگران بر این شیوه کلیسا اعتراض نمودند و متذکر شدند که عقل و شعور و فهم را خداوند به عده ای خاص نداده است؛ بلکه همه انسانها دارای فهم و شعورند. این حملات باعث گردید که خود کلیسا به دو نوع کلیسا تقسیم گردد. یکی کلیسای کاتولیک و دیگری کلیسای پروتستان که برای همه انسانها حق درک الفاظ متون و مفاهیم را قائل می شدند.

11. رنگ الهي بخشیدن به حاکمان گرچه زندگي و شخصيت مسيح عليه السلام نشان دهنده اين است که ایشان در طول حياتش هميشه در مقابل حاکمان جور مي ايستاده و از آنها تنفر داشت» (53) اما انجيل موجود نه تنها حاکمان ستمگر را مذمت نمي کند؛ بلکه حتي از آنها با عناوين «وزير خدا» و «خادم خدا» نام مي برد و اطاعت از آنها را بر مردم واجب مي شمارد. آباء کليسا نيز آنها را در حقيقت سايه خدا دانسته و معتقد بودند که قدرت را کليسا به آنها اعطا نموده است. مانند قدیس اگوستين، وي گرچه سيطره حاکم را ناشي از عصيان نخستين مي دانست؛ اما براي خاطر تأمين امنيت و سلامت افراد وجود او را از ناحيه خدا لازم و اطاعت از آن را بر مردم واجب مي دانست. (54) قدیس آکونیاس نيز با اظهار اين که همکاري دين و دولت براي خاطر تکامل ضروري است، اطاعت پيروان مسيح از فرامین فرمانروايان دنيوي را لازم مي شمرد. (55) و معتقد بود که حاکمان منصوبان خدا روي زمين هستند.

حاصل آن که، آموزه هاي اين چنيني باعث مي شد از طرفي روحيه انتقام از مردم سلب شود و از طرف ديگر موجب گسترش ظلم و ستم از ناحيه حاکمان گردد.

12. تبديل ولايت الهي به ولايت دنيوي تحولاتي که در اثر رشد و پيشرفت صنايع در اذهان اندیشمندان به وجود آمد. اين اندیشه را در فکر آنها تقويت کرد که بدون اتکا به خداوند و حتي وحی هم مي توان چرخه زندگي را پيش راند. تجربه هايي که در اثر ترقي علوم کسب کردند و منافع آن را در ارتقا بشر به رفاه و آسايش لمس نمودند، باعث اين پرسش شد که اساسا دين و کليسا چه گرهی را از مشکلات جامعه مي گشايد؟ آيا جز اين که مردم را در خرافات نگه داشته و يا تکاليف شاقی را بر آنان تحميل کرده است، کار ديگري انجام داده است؟ سلطه شخص بر شخص ديگر امري الهي است نه بشري، و اگر جنبه الهي دارد ديگر کليسا حق اعتراض به حاکم هم نمي تواند داشته باشد. اگر کليسا مدعي سر و سامان دادن است. دستگاه حاکمه هم وظيفه اجراي صلح و عدالت را دارا است.

شبهات فوق که از مسائل دروني بشر و ضعف دين در امر اداره دنيا ناشي مي شد و از فقدان دين حقيقي حکايت مي کرد، باعث گرديد آن سلطنت و پادشاهي خدا که انجيل از آن دم مي زد به مقام لاهوتي و آسماني اختصاص پيدا کند و از پادشاهي خدا در زمين خبري نماند. و در نهايت ولايت الهي به ولايت دنيوي تبديل گردد. و انسان به جاي رجوع حقيقي به حضرت حق به خود رجوع کند که بدین وسيله خليفه بودن انسان از ناحيه خدا هم منتفي مي شود و انسان به تدريج جاي خدا را مي گيرد و خودش نقش خدا را بازي مي کند و بدین ترتيب عالم هم یک عالم مستقل مي شود.» (56)

از اين رو، مي بينيم در دوره روشنگري (قرون 16 و 17 و 18) موجي با عنوان علاقه به جهان در کل و به انسان در جزء به خاطر خودش در ميان مصلحان کليسا پديد مي آيد و اين در حقيقت نشانه اي بود از تغييری بزرگتر که به زودي در تفکر اروپا به وجود مي آمد و خدا را به گوشه اي مي راند و حتي گاهي کاملاً از صحنه خارج مي کرد. (57)

(ب) سوء استفاده از اعتقاد مردم

بهتر است به پيشينه گذشته مردم اروپا در زمان قبل از مسيحيت، نگاه اجمالي داشته باشيم. از اين رو، محققان در رابطه با انتشار دين مسيح در امپراتوري رم در اروپا به زمينه هاي مختلfi اشاره کرده اند. از جمله : تأثيرات فرهنگ يوناني، رومي و يهودي را نام برده اند. که در ميان اينها فرهنگ رومي از جهت اجتماعي و مذهبي بيش از

بقیه، نقش ایفا کرده است. در قرون اولیه دوران امپراتوری، دو گرایش فلسفی اپیکوری و رواقی دارای رواجی خاص بودند. بر اساس دیدگاه اپیکوری، شادکامی حاصل لذت طلبی است. این فلسفه که از یونان برخاسته بود باعث مسلکی شد که مردم را به کامرانی، تن آسایی و عیش و عشرت سوق داده و به فساد می کشاند. و فلسفه رواقی هم مواهب عینی و مادی ثروت و سلامت را به اندازه مصائب بیرونی، بی ارزش تلقی می کرد. همین بینش باعث شد که تعداد فراوانی از مردم، از جهان روی گردان شده و زندگی را خوار شمارند و حتی پذیرای مرگ شوند. به جز گرایش به این دو فلسفه، پرستش امپراتوری و حتی بستگان و نزدیکان آنها نیز میان مردم رواج کامل داشت. به عنوان مثال، با غرق آنتونیوس معشوقه هادریان در رودخانه نیل، وی در زمره خدایان قلمداد گردید. در این اوضاع و احوال، فشارها باعث پیدایی نوعی دیکتاتوری اجتماعی مذهبی در امپراتوری هم شد. گذشته از آن، افزایش قدرت امپراتوری رم در مدیترانه هم ضربه ای هولناک بر پیکر ادیان کهن وارد آورد.

اینها عواملی هست که زمینه را برای ظهور و نفوذ دین مسیح در اروپا فراهم ساخت. از این رو به نظر محققان، زمینه های پذیرش مسیحیت کاملاً آماده بود و یکدفعه ای و خارج از ذهن مردم پدید نیامده است.» (58) تحلیل فضایی فکری و تمدن و فرهنگ روم نشان دهنده این مطلب است که بردگی و فلاکت فقط نصیب برده ها نبود؛ بلکه شهروندان ایتالیا نیز اغلب غیرمستقیم بنده طبقات ممتاز و سرداران و سرمایه داران روحی بودند. مسلم است که در چنین فضایی وحشتناکی، توسل به یک رهابخش برای بیشتر مردم موجب دلگرمی و آرامش می شد. افزون بر آن، یکی از مشخصات جامعه روم، تساهلی بود که نسبت به ادیان خارجی نشان می داد. به علت بسط امپراتوری روم، رومیان در مقابل مذاهب مختلف عکس العملی نشان نمی دادند. و به همین جهت عقاید متنوعی از مصر و ایران و فلسطین و بین النهرین به این جامعه نفوذ کرد. (59)

این بخشی از مسائل فرهنگی و اجتماعی حاکم بر مردم اروپا در مراحل اولیه پیدایش مسیحیت را نشان می دهد. تعمق در آنها می تواند این مسأله را ثابت بکند که مردم آن روز در سختی و بدبختی به سر می بردند. بردگی به تمام معنا حاکم بود. پادشاهان پرستش می شدند. مردم همیشه دنبال پناهگاه روحی و جسمی بودند. با ظهور مسیحیت و جانبداری ارباب مسیحی از طبقه فقرا و خدمت کاری آنان به مردمان مسیحی و دادن بشارت مبنی بر ظهور منجی و تشکیل حکومت او، این اندیشه را در ذهنهای مردم به وجود آورد که ارباب کلیسا، می توانند یگانه افرادی برای نجات آنها باشند. از این رو، پیامهای آنان را باور داشتند و هر آنچه را عمل می کردند، به دیده احترام نگرستند. در مورد خطا هم، آنها را توجیه و و از روی ناچاری تلقی می کردند.

ارباب کلیسا از این ایمان و باور مردمان آن روز اروپا، نهایت استفاده را در جهت حفظ موقعیت خود و نشر افکار دور از واقعیت خود نمودند.

ج) فقدان شریعت

مقایسه میان قرآن کریم و انجیل نشان می دهد که انجیل بیشتر به نکات روحی و قلبی مردم اشاره کرده است و از پرداختن به مسائل اجتماعی و فردی با عنوان دستور و قانون دوری می کند. این در حالی است که قرآن برای پیروان خود قالبهای چگونه زیستن را در تحت عناوینی چون احکام طهارت، نماز، روزه، حج، خمس، زکات، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تجارت، اجاره، شرکت، نکاح، شکار، خوراکیهای حلال و حرام، قصاص، دیات، حدود و غیره، به صورت مشروح و مفصل به کمک روایات وارده در کنار آنها، عرضه می نماید. از طرف دیگر آن مقدار از احکام هم که در انجیل به چشم می خورد به دلیل آن که وحیانی بودنشان پیش پیروان مسیحی محل تردید

است و به آنها تنها به عنوان نظارت شخصي نويسندگان انجيل نگريسته مي شود. ضرورت عمل به آنها هم در صحنه زندگي منتفي مي گردد. در اين باره صاحب نظري چنين مي گويد :

«من در گفتگويي که با بعضي از کشيشان داشتم به آنها گفتم که دستور حجاب در انجيل در رساله کورنثيان وجود دارد؛ چرا شما به آن عمل نمي کنيد؟ آنها در پاسخ گفتند : اين حرف پولس است و چندان نمي توان به آن استناد کرد و آن را وحی الهي تلقي کرد.» (60)

از اين رو، مي توان گفت : شريعت در آيين مسيح به گونه اي که در دين اسلام مطرح بوده، وجود نداشته است و به همين دليل بنياد سستي داشته و متزلزل گشته است.

تاريخ نشان مي دهد مسيحيان که خود را تا نيمه اول قرن ميلادي ملتزم به عمل به شريعت (تورات) مي کردند از آن تاريخ به بعد شريعت (تورات) را که مشتمل بر بعضي احکام اجتماعي بود، ملغا کردند. در پنجاه ميلادي شوراي مسيحيان اورشليم مرکب از يعقوب، پوس، برنابا و غيره، فتوا به نسخ شريعت موسي دادند که اين خود به معنای حلال شدن ربا، شراب، گوشت خوک و غيره بود. آنها از محرمات تنها به زنا و خوردن حيوانات خفه شده و ذبيحه بتها بسنده کردند. (61) فقدان شريعت در آيين مسيحيت امري است که حتي محققان مسيحي با پذيرفتن آن در صدد توجيه آن برآمده اند. به نظر آنان، عيسي در تفسير قوانين شريعت يهود تا جايي پيش رفت که به نسخ آن انجاميد. (62) به ايدۀ پولس روح و ضمير و اعمال پاک و پسندیده مؤمن است که براي او رهايي و نجات مي آورد. (63) از اين رو، شريعت براي اين آمده تا گناه را زياد کند که فيض خدا همدوش با ازدیاد گناه زياد مي شود و عامل شناخت گناه نیز هست. (64) و شريعت بيشتتر منشأ لعنت است تا نجات. يعني هيچکس به وسيله شريعت نجات پيدا نمي کند؛ بلکه وسيله نجات فقط ايمان است. (65)

و.م ميلر مورخ معاصر در اين زمينه مي نويسد :

«خداوند مسيح، شريعتي چون شريعت موسي عليه السلام که در هر جزئي نيز تکليفي از براي ما معين کند، برقرار نرمروده و قوانيني که ... به مقتضيات هر دوره تغييرپذير است وضع ننموده است.» (66)

حالا اگر عيسي عليه السلام به قول مسيحيان، براي شريعت روح زنده کننده اي مي خواست نه حرف مرده اي و در پي شريعتي برتر از زمان و مکان بود. و آزادي انسان را تا آن حد محترم مي داشت که نمي خواست در آن مرحله به حرام و حلال و جزاي اعمال کشانده شود. (67) پيامي جز اين نخواهد داشت که آيين مذکور در شمار ادبياني همچون مذهب هندو و برهمائي قرار دارد که کاري به اداره دنياي مردم ندارد. همين رويکرد به دنياست که زمينه را براي ظهور و پديد آمدن سکولاريزم آماده کرد. به جهت اين که، اگر دين براي تأمين آخرت و يا اخلاق فردي آمده و هيچ دخالتي در تدبير دنيا و سامان جامعه ندارد. ثمره اي جز انعقاد سکولاريزم نخواهد داشت و اين همان تفکيک امور قدسي از امور عرفي است که بنياد نظريه سکولاريزم را تشکيل مي دهد. (68)

برخي از محققان معاصر هم به اين مسأله دقيقا توجه کرده و آن را يکي از مباني سکولاريزم دانسته اند. (69)

(د) ناشکيبايي (فقدان تسامح در دين)

آباء کليسا با توجه بر اين که از طرفي بر ظاهر الفاظ و متون انجيل پافشاري مي کردند و بدون استثناء همه آنها را بدون چون و چرا مي پذيرفتند و هيچ گونه اندیشه مخالفی را نمي توانستند بپذيرند و از طرف ديگر تنها تفسير و توضيح آن متون را هم در حيطه قدرت مجتهدان و کشيشان کليسا مي دانستند و هر گونه تفسير شخصي را رد مي کردند؛ زيرا به نظر آنها، تنها مرجع در اين باره کليسا بود و ديگران حق توضيح و تفسير مفاهيم و الفاظ متون

را نداشتند. از این رو، این دو عامل باعث می شد که هیچگونه انعطافی در تفسیرهای کتاب مقدس نداشته باشند و حتی حاضر می شدند با تکیه بر معانی ظاهری کتاب مقدس، آموزه های علمی و طبیعی را روشن کنند. به همین خاطر، سعی می کردند به نوعی جلو پیشرفتهای علمی و طبیعی مخالف با ظواهر متون مقدس را هم بگیرند. (70) مسأله تکامل از جمله اینها بود.

در این جا ولتر و کالون و بقیه نمی توانستند این ناشکیبایی به وجود آمده از ناحیه آبا کلیسا را در دین بپذیرند و با دیده احترام بر چشم خود بنهند؛ زیرا به نظر آنها این دین نیست که به این حالت درآمده؛ بلکه روپوشی است که از ناحیه گردانندگان کلیسا به وجود آمده است. تا موقعیت و قدرت دنیوی آبا در کلیسا حفظ گردد. (71) از نظر تاریخی، این گونه تحمل ناپذیریها به نوبه خود باعث گردید اشخاصی مانند ولتر بر هجمه های تبلیغاتی خود علیه کلیسا در جهت اصلاح دین مسیحیت بیفزایند. (72)

به گفته ویل دورانت، ولتر در این میان رساله در باب تسامح را نوشت و در آن گفت که اباطیلی که ارباب کلیسا در اصول عقاید و مواظ خود به کار می برند و اختلافاتی که در میان خود دارند، قابل عفو و اغماض بود و می شد آن را تحمل کرد؛ ولی دقتها و تعمقهای بیهوده ای که به کار برده اند و در کتاب مقدس اثری از آن نمی توان یافت، موجب شده است که تاریخ مسیحیت با جنگهای خونینی توأم گردد. مردی که به من می گوید: «به آنچه من می کنم، ایمان داشته باش و نه گرفتار غضب الهی خواهی شد» مثل آن است که می گوید: «به آنچه می کنم ایمان داشته باش ورنه تو را به قتل خواهم رسانید.» «کسی که آزاد خلق شده است چه حق دارد که یک نفر مثل خود را مجبور سازد که مانند او فکر کند؟» (73)

رفتار نابخردانه آبا کلیسا به اندازه خود باعث گردید از طرف اندیشمندان آن روز، مباحثی جدید درباره سند و کیفیت دلالت آیات انجیل مطرح گردد. از این رو، برخی مانند پیروان مکتب پروتستان با سمبلیک و کنایه و شاعرانه خواندن زبان دینی کتاب مقدس، به مقابله با اندیشه ارباب کلیسا برخاستند و با مطرح کردن این که ملاحظه شواهد و قراین مختلف از جمله عدم معارضه با عقل، یکی از شروط مقبول در تفسیر کتاب مقدس است. راه را برای ایجاد زمینه مناسب در جهت انعطاف و آسان گیری اندیشه ها و نظرات گشودند. (74) بالاخره در اثبات عدم تسامح ارباب کلیسا همین بس است که به نظر آنها کلیسای کاتولیک به دست فرزند خدا بنیان گذاری شده است. از این روی، امانتدار و یگانه مرجع صلاحیت دار برای تفسیر حقایق پروردگار است و حق دارد هر بدعت گزاری را سرکوب کند. از همین روی، چهارمین شورای جامع لاتران در 1215 اعلام داشت: تنها یک کلیسای جهانی برای ایمان داران وجود دارد که در خارج از آن رستگاری نیست و پاپ پیوس نهم در بخشنامه ای، به تاریخ دهم اوت 1863، این عقیده را با بیان زیر، بار دیگر تاکید کرد: حکم کلیسای کاتولیک را همگان می دانند؛ یعنی هیچ کس نمی تواند خارج از کلیسای کاتولیک رستگار شود. (75)

ه) فردگرایی

تعالیم اندیشه هایی که در میان ارباب کلیسا وجود داشت مبین این امر بوده است که آنها به انسان به عنوان فرد، در مقابل جامعه بیشتر اهمیت می دادند و این که جامعه در نظر آنها یک امر اصیل و واقعی شناخته شده باشد، که دارای قوانینی معلوم باشد، بی معنا بود. هفت آیین مقدسی هم که در مسیحیت دیده می شود این مدعا را تایید می کند. آن هفت آیین عبارت است از: تعمید، تأیید، توبه، آیین قربانی مقدس، ازدواج رتبه های مقدس و تذهین نهایی. (76)

و اگر از ایمان و عشق و محبت هم سخن می رود منظور خصوص جنبه های روحی شخصی فرد است نه جامعه. و به همین جهت است که از فرامین و قوانین اجتماعی در انجیل خبری نیست؛ یعنی در حقیقت می توان گفت: مخاطب حقیقی در اندیشه کلیسایی فرد است نه جامعه؛ چرا که در تعالیم کلیسایی حکومت بر ابدان را نمی توان مشاهده کرد و تنها حکومت بر دلها و نفوس مردم است که جایگاه ویژه ای را در میان تعالیم مسیحیایی مطرح شده از ناحیه کلیسا به خود اختصاص داده است.

شاید تصوف و رهبانیت به وجود آمده در عالم مسیحیت را بتوان در راستای تأثیر این نوع فکرها دانست که حتی تجرد را هم به برخی پیروان خود (کشیشان) توصیه می کند و کناره گیری از دنیا و امور عادی و متداول را به جهت اشتغال به عبادت و امور دینی شخصی را مهم می شمارد.

به عبارت دیگر، در نظر کلیسای آن زمان، رهبانیت، امکان نگرشی فردگرایانه به خدا و نجات را فراهم می ساخت. چیزی که در عبادات رسمی و دسته جمعی آن زمان مقدور نبود. (77)

در اواخر قرن بیستم نشانه هایی از تحول تکان دهنده در جهت اعراض این اندیشه و روی آوردن به جامعه از طرف مسیحیان دیده می شود. از جمله می توان به ظهور پدیده نظامهای الهیاتی آزادی بخش اشاره کرد. (78)

و) فقدان منطق

روشن است که اگر مطلبی فاقد منطق بود، روزی از بین خواهد رفت ولو چند روزی توان ماندن را داشته باشد. دین هم که آکنده از مطالب است بایستی دارای منطق باشد. از این رو، اگر تعالیمی از آن مخالف منطق بود، قدرت حضور در میان مردم را دارا نخواهد بود. از جمله اموری که نشان از فقدان منطق در دین مسیحیت دارد و به اندازه خود نتایج ناگوار را به بار آورده است؛ مسأله سفارش به عدم مقابله با ظلم و ستمگر است. در انجیل می خوانیم: شنیده اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید؛ بلکه هر که به رخساره راست تو طمانچه زد دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز به او واگذار. (79) این نوع تلقی از دین به وسیله پولس، به اندازه خود باعث می گردد که افرادی چون ماکیاولی در کتاب مقالات کتاب دیسکورس مقاله (2/11) این نظریه را نپذیرفته و بنویسد: اصول مسیحیت به نظر من مردم را ضعیف نموده و موجب شده است که بازیچه دست اشخاص طرار و شرور قرار گیرد. اشخاصی که بدین وسیله با کمال سهولت و بدون ترس و ملاحظه مردم را اداره می نمایند. مشاهده می کنند که چگونه جسد عظیم مردم جامعه به خاطر تحصیل بهشت در برابر صدمات آزار و زحمات وارده به خود، متمایل به جبر و بردباری بوده و در صدد انتقام نیستند. (80)

این نارسایی در آموزه های کلیسا چون الوهیت مسیح، بشری جلوه دادن خدا، تجسد، تثلیث، عصمت پاپ، یگانه مرجع دانستن کلیسا و سنت مسیحی در تفسیرهای آیات انجیل و تحقیر دنیا به روشنی کامل، خودش را نشان می دهد. بدیهی است انسان عاقل برای همه این ادعا دلایل کافی می طلبد و در صورت مایوسی و مجاب نشدن از برهانهای مدافعان به طور طبیعی راه گریزی برای پرهیز و اجتناب از روبه رو شدن با دین جست و جو خواهد نمود. تنها راهی که می تواند بدان تمسک کند، این است که معاش و نحوه اداره دنیوی خود را از حیطه قدرت و شمول دین بیرون بکند تا بتواند نفس تازه و راحتی بکشد. و از نتایج منفی تعالیم مسیحی دور بماند. از جمله نتایج منفی توصیه بر پذیرش ظلم، همین است که به سبب آن دست جنایتکاران در زندگی مردم گشوده می شود و در عوض بر ظلم شوندهگان حق سکوت داده می شود. هم دست افراد شرور باز می شود و هم دست حاکمان

در مشروعیت دادن به انواع ظلمها.

چنانکه ماکیاوولی جسورترین فیلسوف سیاسی در آستانه رنسانس، برای نخستین بار از این کار کرد دین به عنوان «استفاده حسابگرانه از دین در خدمت سیاست» یاد می کند. (81)

(ز) نگرش جدا انگاری به دنیا

آگوستین، به تعبیر یاسپرس، که آثار او بهترین منبع برای شناخت مسائل بنیادی اندیشه مسیحی است، (82) در عین این که انسان را دو وطنه و تبعه دو کشور آسمان و زمین می داند؛ اما نگاه امیدوارانه او تنها به سوی آسمان است. او شهر این جهانی را تنها به شروران نفرین شده متعلق می داند و مؤمنان و قدیسان را صرفاً رهگذران و زائران این شهر می شناسد. او از نظام مطلوب دنیایی از هر نوع که باشد، روی برمی تابد. (83)

منظور از دو دنیایی بودن مسیحیت، تقسیم جهان به شیوه افلاطون به دنیای مجازی یعنی : دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم و دنیایی حقیقی و مقدس یعنی : دنیای واری دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، است. نتیجه این تقسیم، منقسم شدن دین به دنیای مقدس و حقیقی هست. دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم به عنوان دنیای مجازی از قلمرو دین خارج شده و دستورالعملی برای آن از طرف دین ضرورت نخواهد داشت. (84) به عبارت دیگر اگر دنیای مادی در نظر آبا کلیسا دارای ارزشی نیست و تنها سعادت واقعی در این است که انسان به آثار آن اعتنا نکند و از منافع آن بهره ای نبرد. و به تبع آن رهبانیت و ترک دنیا را سرلوحه زندگانی خود قرار بدهد، و حتی از نکاح خودداری بکند، و به لذتهای روحانی و غیر مادی بیشتر توجه بکند. نتیجه آن جز این نخواهد بود که پس دین یکی از عوامل سد کننده انسان در اشباع غرایز طبیعی به شمار می آید. گذشته از آن اساساً درباره دنیای مادی لازم نیست انسان به دنبال دین برود؛ چرا که دین خود از دنیای مادی متنفر و ناراحت است و این خود دین است که از دنیا و مداخله در آن خاطره خوشی ندارد، زیرا نخستین گناه در آن عالم به وقوع پیوست و باعث دوری و عدم شناخت انسان از خدای خود گردید. آری در همین جاست که می توانیم به یکی دیگر از زمینه هایی که باعث حذف دین از صحنه زندگی در قرون وسطا گردید، پی ببریم. به طور روشن این گونه طرز فکر و تعلیم از طرفی به قول روان شناسان مقاومت مردم را به دنبال آورد و از طرف دیگر خود دین با چنین تفسیری از دنیا و آخرت به دست خود پایه های خود را متزلزل کرده و عاقبت از صحنه زندگی هم به کنار گذاشته شد. و حال آن که اسلام می گوید : «لا تنس نصیبک من الدنیا؛ بهره ات از زندگی دنیا را از یاد مبر.» و یا در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که در اسلام رهبانیت نیست. از مجموع اینها می توان چنین استفاده کرد که دنیا از نظر اسلام برای رسیدن به آخرتی شایسته مطلوب و ضروری است. و حال آن که راهبان مسیحی بر آن بودند که تنها در صورتی می توانند در زندگی خود به خیر اعلی یعنی آموزش روح برسند که به تنهایی با خدای خود رابطه داشته باشند. (85)

پی نوشت ها :

1 مدرس دانشگاه و کارشناس ارشد فلسفه و کلام، محقق و نویسنده.

2 نامه فرهنگ، ش 22، ص 50.

3 قبسات، ش 1، صص 6362.

- 4 عباس آریان پور کاشانی، فرهنگ کامل انگلیسی فارسی، ج 5، صص 49534952
5. - Oxford, English, Dictionary, v.i.x, London, 1961, PP.365-6.
- 6 بولتن اندیشه، مقاله «ناکامی در تبیین معنای سکولاریسم»، 1376، شش 1110.
- 7 براین. ر. ویلسون، فرهنگ و دین، ویراسته میرچالیا، مقاله جداانگاری دین و دنیا، ص 124.
- 8 ر.ک : علی کریم پور قراملکی، مقاله نقدي بر سکولاریسم از دیدگاه قرآن، مجله رواق اندیشه، 1383، ش 39، ص 54.
- 9 ر.ک : محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، چاپ چهارم، 1368، ص 809.
- 10 رساله بارنامه، باب 5، آیه 5.
- 11 ایگناس، نامه به افسیسان، ب 7، آیه 2.
- 12 همان.
- 13 ر.ک : ایلخانی، جزوه کلام یهود و مسیحیت، مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم، 1379، ص 56.
- 14 ر.ک. : همان، ص 25.
- 15 ر.ک. : همان، صص 6558.
- 16 جلال الدین آشتیانی، تحقیقی در دین مسیح، ص 347؛ آلبرت آوی، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه علی اصغر حلبی، ص 244.
- 17 آلبرت آوی، همان.
- 18 ر.ک : همان، صص 1817.
- 19 ر.ک : رومیان، باب 143، آیه 24؛ امثال، باب 20، آیه 9؛ غلاطیان، باب 3، آیه 22؛ تیماتئوس 1 : 15.
- 20 ر.ک : جلال الدین آشتیانی، پیشین، ص 346.
- 21 ر.ک : ارنست کاسیرر، فلسفه روشننگری، موقن، نیلوفر، تهران، 1370، ص 329.
- 22 همان، ص 326.
- 23 متی، باب 16، آیه 19.
- 24 ویل دورانت، تاریخ تمدن، گروه مترجمان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1370، ج 6، ص 25.
- 25 جلال الدین آشتیانی، پیشین، ص 437.
- 26 تاریخ دیانت مسیح، ص 49؛ ویل دورانت، پیشین، ص 422.
- 27 ر.ک : ویل دورانت، همان، ص 403.
- 28 متی، باب 41، آیه 18 و 19.
- 29 ایلخانی، پیشین، ص 44.
- 30 سرگذشت مسیحیت، ص 49.
- 31 ویل دورانت، پیشین، ج 9، ص 998.
- 32 محمد حسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ص 52.
- 33 ر.ک. : ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص 77.
- 34 نامه فرهنگ، ش 21، ص 34.
- 35 ویل دورانت، پیشین، ج 6، ص 96.

- 36 محمدحسن قدردان قراملكي، پيشين، ص 49.
- 37 مايكل پترسون و ديگران، عقل و اعتقاد ديني، ترجمه احمد نراقي و ابراهيم سلطاني، طرح نو، تهران، 1376، ص 358.
- 38 ر.ك : پي یر روسو، تاريخ علوم، ترجمه حسين صفاري، اميركبير، تهران، 1344، ص 130.
- 39 ر.ك. : ايان باربور، علم و دين، ترجمه بهاءالدين خرمشاهي، مركز نشر دانشگاهي، تهران، 1342، ص 63؛ ويل دورانت، تاريخ فلسفه، ترجمه عباس زرياب خويي، چاپ دانشجويي، تهران، 1371، ص 88.
- 40 براي آگاهي بيشتر از اصل ماند، ر.ك : محمدحسن قدردان قراملكي، اصل عليت در فلسفه و كلام، ص 184.
- 41 براون كالين، فلسفه و ايمان مسيحي، ترجمه طاطه وس ميكائيليان، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1375، ص 26.
- 42 عزت الله نوذري، مسيحيت از آغاز تا عصر روشنگري، ص 94.
- 43 پي یر روسو، پيشين، ص 115.
- 44 اتين ژيلسون، نقد تفكر فلسفي غرب، ترجمه احمد احمدي، حكمت، تهران، 1373، ص 41.
- 45 ويل دورانت، پيشين، ص 120.
- 46 ر.ك : محمدحسن قدردان قراملكي، پيشين، ص 7271.
- 47 ر.ك : يوحنا، باب 15، آيه 6، تورات، سفر تثنيه، باب 13، آيه 10، سفر خروج، باب 22، آيه 18.
- 48 اينار مولند، جهان مسيحيت، ترجمه محمد باقر انصاري و مسيح مهاجري، امير كبير، تهران، 1368، ص 70.
- 49 همان، ص 77.
- 50 همان، ص 86.
- 51 عيسي صديق، تاريخ فرهنگ اروپا، ص 117.
- 52 ايلخاني، پيشين، ص 41.
- 53 محكوميت و مرگ عيسي بهترين شاهد براي اثبات اين ادعاست. (جلال الدين آشتياني، پيشين، ص 483).
- 54 فاستر مايكل ب، خداوندان اندیشه سياسي، امير كبير، تهران، 1376، ج 2، ص 378.
- 55 مجله راهبرد، 1375، ش 11، ص 7.
- 56 مجله نامه فرهنگ، پيشين، صص 1918.
- 57 براون كالين، پيشين، ص 31.
- 58 براي توضيح بيشتر ر.ك : محمد رضا فشاھي، مقدمه اي بر سير تفكر در قرون وسطا، انتشارات گوتمبرگ، 1356، ص 40؛ برتراند راسل، تاريخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دريابندري، ج 1، ص 369 به بعد. و عزت الله نوذري، پيشين.
- 59 براي توضيح بيشتر ر.ك : جلال الدين آشتياني، پيشين، ص 93.
- 60 مجله نامه فرهنگ، پيشين، ص 26.
- 61 ر.ك. : 1 محمود راه يار، بخشي از نبوت اسراييلي و مسيحي، كتابخانه در راه حق، 1352، ص 196.
- 2 جوان اگريدي، مسيحيت و بدعتها، ترجمه سليماني اردستاني، ص 42.
- 62 مرقس 2: 23، 28 3: 1، 6 7: 1، 22 متي 6: 1 و 8.
- 63 ايلخاني، پيشين، ص 30.

- 64 رومیان 5 : 20 70 : 7.
- 65 غلاطیان، 3 : 10.
- 66 ر.ک. : و.م میلر، پیشین.
- 67 محمود راه یار، پیشین، ص 194.
- 68 ر.ک. : کتاب نقد، 1378، ش 11، ص 296.
- 69 ر.ک. : کیهان فرهنگی، (گفت وگو با عبد الجواد فلاطوری)، 1363، ش 3، ص 98.
- 70 ایان باربور، پیشین، ص 120.
- 71 همان، ص 35.
- 72 ر.ک. : مجله نامه فرهنگ، پیشین، ص 51.
- 73 ویل دورانت، پیشین، ص 215.
- 74 برای توضیح بیشتر ر.ک. : محمد حسن قدردان قراملکی، پیشین، صص 9992.
- 75 ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 9، ص 555.
- 76 همان، ج 4، ص 991.
- 77 زیبایی نژاد، تاریخ و کلام مسیحیت، ص 98.
- 78 هاروی کاکس، مسیحیت، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، ص 128.
- 79 متی، باب 5، آیه 38.
- 80 جرج سابین، (ترجمه بازارگاد)، پیشین.
- 81 ر.ک. : ارنست کاسیرر، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، تهران، 1362، ص 178.
- 82 همان، ص 152.
- 83 ویلیام، تی بلوم، نظریه های نظام سیاسی (2 مجلد)، ترجمه احمد تدین، آران، تهران، 1373، ص 82.
- 84 کیهان فرهنگی، پیشین، ص 9.
- 85 و.ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج 2، ص 338؛ دولت‌شاهی، تاریخ قرون وسطا، ص 72.